



از مجموعه نمایشنامه‌های دانش آموزی

نمایشنامه عروسکی

# پدر و پسر



PN

۱۹۸۱

۳م۲ف /

۸۰ج

۲۰ن

پروین قائمی

بسم الله الرحمن الرحيم

نمایشنامه‌ی عروسی

## پدر مهربان

از مجموعه نمایشنامه‌های دانش‌آموزی (۸)

ویژه گروه سنی (۵)

پروین قائمی





قائمی، پروین، ۱۳۳۲ -

نمایشنامه‌های عروسکی پدر مهربان: از مجموعه نمایشنامه‌های دانش‌آموزی ویژه گروه سنی (ه) / نویسنده پروین قائمی. -- تهران: وزارت آموزش و پرورش، مؤسسه فرهنگی منادی تربیت، ۱۳۸۲.

۲۴ ص. -- (... مجموعه‌ی نمایشنامه‌های عروسکی: [ج] ۸)  
عنوان دیگر: پدر مهربان.

۱. نمایشنامه عروسکی فارسی -- قرن ۱۴.

الف. ایران. وزارت آموزش و پرورش. مؤسسه فرهنگی منادی تربیت. ب. عنوان.  
ج. عنوان: پدر مهربان. د. فروست.

۸۲۲/۶۲

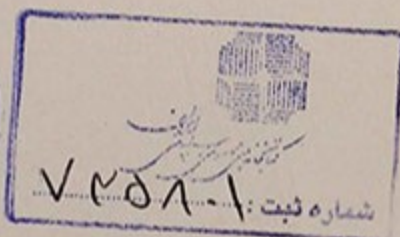
ج. ۸

PN ۱۹۸۱/ف۲۳

۸۲-۲۶۹۴۱

کتابخانه ملی ایران

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا (فهرست‌نویسی پیش از انتشار).



پدر مهربان

از مجموعه‌ی نمایشنامه‌های عروسکی (۸)

نوشته‌ی: پروین قائمی

ویراستار: مرگان بنی‌هاشمی

ناشر: مؤسسه فرهنگی منادی تربیت

چاپ اول: پاییز ۱۳۸۲

شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه

حروفچینی و صفحه‌آرایی: واحد آماده‌سازی و چاپ مؤسسه فرهنگی منادی تربیت

لیتوگرافی: اسپادانا

چاپ و صحافی: گلبن

قیمت: ۱۷۰۰ ریال

ISBN 964-348-325-8

شابک ۸-۳۲۵-۳۴۸-۹۶۴

ISBN SET 964-348-317-7

شابک دوره ۷-۳۱۷-۳۴۸-۹۶۴

● مؤسسه فرهنگی منادی تربیت صرفاً ارائه خدمات چاپ اثر فوق را به عهده داشته است.

تهران، خیابان نجات‌اللہی، بعد از چهارراه سمیه، کوچه بیمه، شماره ۵۰

نمابر: ۸۸۹۴۲۹۰

تلفن: ۸۸۰۹۷۸۷ (ده خط)

## مقدمه

«فرستاده تو، ترجمان عقل و خرد توست و نوشته‌ات رساترین چیزی است که از جانب تو سخن می‌گوید.»

(علی علیه السلام - نهج البلاغه - فیض الاسلام حکمت - ص ۲۹۳)

قلمی که متکی به حق و عدل باشد، و جوهرش آزادی خواهی و باطل ستیزی، می‌تواند قوی‌تر از هر سلاحی باشد؛ و آن هنگام که در دست انسان‌های پاک و نواندیش به تصویری دیدنی بر روی صحنه تأثر تبدیل شود، راه رسوخ بر قلب‌های مشتاق پرطپش را پیدا می‌کند.

فرصت مغتنمی دست داده است تا برای اولین بار یک مجموعه نمایشنامه در ۲۰ عنوان را برای گروه سنی «ه» (مقطع متوسطه) به چاپ و عرضه برسانیم. بی شک این شیوه نمایشی اگر



با دقت و ظرافت خاص خودش مورد توجه قرار گیرد، پاسخگوی بسیاری از خواسته‌ها و تمناهای دوران نوجوانی خواهد بود. تمام تلاش نویسندگان بر این بوده است تا حتی الامکان به موضوعاتی بپردازند تا به گونه‌ای مطلوب، مؤثر بر احوال دانش‌آموزان باشد و به تقویت این هنر نیمه فراموش شده در مدارس بیانجامد.

امید آن داریم تا این مجموعه مورد توجه و علاقه همه‌ی هنرمندان و هنردوستان نوجوان عزیز کشورمان قرار گیرد.

دفتر برنامه‌ریزی امور فرهنگی و مشاوره  
کارشناسی هنرهای نمایشی



### پیش‌گفتار

جمع‌آوری و تدوین نمایشنامه‌های این مجموعه، با هدف آشنا ساختن جوانان و نوجوانان علاقمند به هنر نمایش، با نمایش عروسکی، انجام گرفته است. متأسفانه نمایش عروسکی به عنوان نمایشی سرگرم‌کننده و ویژه‌ی خردسالان، در اذهان مردم جای گرفته است.

ما با آرایه متون نمایشی که قابلیت اجرای عروسکی دارند، قصد داریم تا با نگاهی دیگر به این هنر، کاربرد حقیقی آن را در جمع دانش‌آموزان مقطع متوسطه نشان دهیم.

توصیف کیفیت نمایش عروسکی در این اندک نمی‌گنجد. اما پنج تعریف، ضروری به نظر می‌رسد:

۱- عروسک: «عروسک پیکره‌ای بی‌جان است که ساخته می‌شود تا با کوشش انسان در مقابل تماشاگر به حرکت درآید. این کار

زمانی اتفاق می افتد که شخصی، تصویری از فرد یا جهان را بر آئینه کج و معوج تخیلات خود می بیند و به آن، شکل، صدا و حرکت می دهد. اولین نیاز یک عروسک آن است که به هر حال حرکت کند. برای خلق یک سرگرمی خوب، همیشه نیازی به پیکره ای زیبا نیست. «یک بازی دهنده ی ماهر می تواند دستمالی را بردارد و به آن زندگی بخشد.»<sup>۱</sup>

اشیاء دورریختنی خانه ی شما، مثل قوطی های کنسرو و نخ های جعبه شیرینی، مداد شکسته و... می توانند، تنها یا با هم، عروسک و یا عروسک هایی بسازند که در دستان شما ماهرانه حرکت کرده و جان بگیرند. نام او را شما انتخاب می کنید و برایش صدایی شیرین پیدا می کنید. این عروسک از ذهن شما بیرون آمده... نمی خواهید امتحان کنید؟! دست شما می تواند یک عروسک باشد.

۲ - نمایش عروسکی: زمانی خلق می شود که عروسک ها به عنوان تیپ یا شخصیت هایی که شما خلق کرده اید (از اشیاء ساده یا برش و فرم دادن به مواد...) رو در روی یکدیگر قرار بگیرند و قصه ای را برای تماشاگر شما به نمایش بگذارند. با توجه به نوع نمایش و عروسک، شما به عنوان بازی دهنده، در صحنه موقعیت های متفاوتی پیدا می کنید. یا مخفی می شوید در پشت دیواره ای به نام پاراوان و یا لباس سیاه می پوشید و روبند سیاه بر چهره می زنید و یا هیچ کدام؛ شما بازیگر می شوید و همراه او در صحنه بازی می کنید. کدام را می پسندید؟! امتحان کنید.

۱. «هنر عروسکی»، نوشته بیل برد. ترجمه جواد ذوالفقاری



۳ - جادوی هنر عروسکی: نمایش عروسکی نه تنها خاص کودک نیست، بلکه با وسعت امکاناتش به شیوه‌ای اعجاب‌انگیز، زبان‌گویای بزرگترهاست. در سراسر دنیا، سال‌هاست که جشنواره‌های عروسکی بین‌المللی، سازمان‌دهی می‌شوند و از اعتباری ویژه نزد نمایشگران عروسکی برخوردارند. این جشنواره‌ها از معتبرترین جشنواره‌های هنری دنیا هستند. نمایش عروسکی گریز از واقعیت نیست، بلکه به تماشاگزاردن یک واقعیت جادویی است. عروسک‌ها می‌توانند در صحنه پرواز کنند، می‌توانند ناگهان غیب شوند، اندام‌هایشان ناگهان از هم جدا شود و دوباره به هم وصل شود. آنها می‌توانند همچون کِش، دراز و کشیده شوند یا همچون ذره‌ای کوچک در فنجانی جای بگیرند. می‌توانند...

نمی‌خواهید این جادو را امتحان کنید؟!

۴ - اشکال اصلی عروسک‌ها به زبانی ساده: الف - عروسک‌های دستکشی: کوچک هستند. سر عروسک در انگشت اشاره و دو دست آن در انگشت‌های شست و وسط جای می‌گیرند و حرکت داده می‌شوند. مناسب صحنه‌های کوچک و یا خیمه. ب - عروسک‌های باتومی: بزرگ‌تر هستند. سر توسط یک میله یا باتوم از داخل بدن، توسط یک دست کنترل می‌شود و دست دیگر بازی‌دهنده، میله‌های دو دست عروسک را هدایت می‌کند. ج - عروسک‌های نخ‌ی: توسط نخ‌هایی که به قسمت‌های مختلف و مفاصل بدن عروسک وصل می‌شوند و از بالا به چوب (پسایی) وصل هستند، هدایت می‌شوند. د - عروسک‌های بونراکو: بونراکو نام عروسک‌های



ژاپنی است. این ها گاهی بزرگ هستند و توسط دو نفر هدایت می شوند، یک نفر سر و یک دست و دیگری دست دوم و بدن را هدایت می کند. معمولاً در صحنه های بزرگ مورد استفاده قرار می گیرند + انواع دیگر عروسک...

۵- ذکر این نکته ضروری است که بر صحنه آوردن نمایشی که تخیل و جادوی آن تماشاگر را محسوس خود سازد، نیاز به خلاقیت کارگردان و نوآوری گروه دارد. امید آنکه این نمایش نامه ها کمکی باشند برای نزدیک شدن ذهن و روح علاقمندان به دنیای عروسکی، البته با کمک بزرگ ترها.

در ذیل کتاب نمونه هایی از کارهای عروسکی معروف جهان با ذکر چند کتاب مرجع درباره ی هنر عروسکی آورده شده است.

۱- هنر عروسکی نوشته: بیل برد ترجمه: جواد ذوالفقاری انتشارات جهاد دانشگاهی

۲- ورودی به قلمرو شبه عروسکها و نمایش های عروسکی نوشته: بهروز غریب پور انتشارات مرکزی هنرهای نمایشی

۳- نمایش در ایران نوشته: بهرام بیضایی انتشارات مرکز هنرهای نمایشی

۴- دنیای گسترده نمایش عروسکی ترجمه و تلمیض: بهروز غریب پور انتشارات جهاد دانشگاهی

۵- آموزش نمایش عروسکی نوشته: منصور پاکبین انتشارات ایقا



صحنه نمایش

(کلیه یحیی را تمام یحیی ها می بینند و تمام یحیی ها را یحیی می بیند)  
در این صحنه ها یحیی ها می بینند و یحیی ها را یحیی می بیند  
(دیده شوند)

صحنه اول

(کلیه یحیی ها با همه کودکان یحیی ها می بینند و یحیی ها را یحیی می بیند)  
است. همه یحیی ها را یحیی می بیند و یحیی ها را یحیی می بیند

(با بعضی یحیی ها می بیند) می بیند و یحیی ها را یحیی می بیند  
باشد

کودک اول  
کودک دوم

### شیوه اجرای عروسکی:

این نمایش قابلیت اجرا به شیوه عروسک های  
بونراکو را دارد. شخصیت امام علی علیه السلام به  
صورت سایه ای بر دیواره پشت صحنه دیده  
می شود. در صحنه هایی که با بچه ها بازی  
می کند آنها را نیز به صورت سایه ای می بینیم.  
عروسک های سایه ای امام علی علیه السلام و (گاه  
بچه ها) بر دیواره ی روبروی تماشاگران بازی  
داده می شوند.



## صحنه نمایش

/ کلبه‌ای محقر با فضای فرهنگ عربستان قدیم. یک حصیر بر زمین و سنگ کوچک آسیاب در گوشه‌ای و چند کوزه‌ی آب بر تاقچه‌ی اتاق و...

(در این صحنه‌ها نور جلوی صحنه کم می‌شود تا سایه‌ها به وضوح دیده شوند.) /

## صحنه‌ی اول

/ کلبه‌ی زن با سه کودک یتیم. سه کودک گریه می‌کنند. مادر بی‌تاب است. بچه‌ها گریه‌شان لحظه‌ای قطع نمی‌شود. /

زن: (با بعض فریاد می‌کشد) ساکت باشید! ساکت باشید.

کودک اول: من گرسنه‌ام... نان می‌خواهم.

کودک دوم: امروز به دست بچه‌های کوچ، کلوچه دیدم.

چرا در خانه‌ی ما کلوچه پیدا نمی‌شود؟

کودک سوم: من خرما می‌خواهم... شیر می‌خواهم...

زن: بس کنید. من حتی نان خشکی نمی‌توانم بیابم.

چگونه چیزهایی را که شما می‌خواهید فراهم کنم؟

سه بچه: (با هم گریه می‌کنند) ما گرسنه‌ایم... نان... آب....

خرما.... شیر....

زن: (با برگ نخل آنها را می‌زند) خدا مرا مرگ بدهد

که صدای ضجه‌های شما را نشنوم. از آن روز که

پدرتان در جنگ نهروان و به فرمان علی علیه السلام

جنگید و کشته شد، دمی آسوده نبوده‌ام. خدا از  
 علی نگذرد که ما را بی سرپرست کرد و سه بچه  
 یتیم را به جان من انداخت.

/گریه‌ی بچه‌ها اوج می‌گیرد./

زن:

(فریاد می‌زند) آنان آسوده خاطر در خانه‌های  
 گرم خویش غنوده‌اند و من اینجا با شما یتیمان  
 بی پدر دست به گریبانم. خدا از ایشان نگذرد.

/حق‌گریه به زن مجال نمی‌دهد. گوشه‌ای می‌نشیند و زار  
 می‌زند. بچه‌ها هم او را همراهی می‌کنند. صدای در می‌آید. بچه‌ها  
 سکوت می‌کنند. زن از جا بلند می‌شود./

زن:

کیست این وقت شب؟

/بچه‌ها به دامن مادر می‌آویزند و می‌لرزند./

اولی:

مادر! من می‌ترسم.

زن:

نترس طفلکم! چیزی نداریم که بدزدند. با شما  
 کاری ندارند.

/زن می‌رود. بچه‌ها می‌مانند و می‌لرزند. پس از چند دقیقه زن باز  
 می‌گردد. سبیدی نان و خرما به دست دارد./





کودک دوم: چه کسی بود مادر؟  
 زن: نمی دانم طفلکم! در را گشودم این سبد را در  
 پشت در دیدم.

/ بچه ها شادی می کنند. /

کودک سوم: خرما!  
 کودک اول: نان!  
 کودک دوم: کلوچه!

/ مشغول خوردن می شوند. مادر خوشحال است. /

زن: هرکه هستی ای جوانمرد! خدایت جزای نیک دهد  
 که طفلان مرا از رنج گرسنگی آسوده خاطر ساختی!  
 خدا سایه ات را بر طفلانت پایدار نگه دارد.

/ بچه ها شادمانه غذا می خورند و آسوده می خوابند. مادر روی آنها  
 را می کشد. /

نور می رود.

صحنه ی دوم

/ زن نان خمیر می کند. بچه ها شادمانه در اطراف می دوند و از سرو  
 کول مردی بالا می روند. /

- کودک اول: تو فرزند داری؟  
 مرد: آری دارم.  
 کودک دوم: چند ساله‌اند؟  
 مرد: یکی همسن تو و دو تن بزرگ‌تر از تو.  
 کودک سوم: دخترند یا پسر؟  
 مرد: یک دختر و دو پسر.  
 کودک اول: خیلی دوستشان داری؟  
 مرد: من همه‌ی بچه‌ها را دوست دارم.  
 زن: (در حال خمیر درست کردن) جوانمرد! خداوند از تو راضی باشد که دل فرزندان مرا شاد می‌کنی و تنور خانه‌مان را گرم. خداوند به تو جزای نیک دهد و خداوند علی را ببخشد که طفلان مرا یتیم کرد.

/ بچه‌ها شادی‌کنان از سر و کول مرد بالا می‌روند. /

- مرد: خداوند علی را ببخشد.  
 کودک اول: قول می‌دهی همیشه پیش ما بیایی؟  
 کودک دوم: قول می‌دهی پدر ما باشی؟  
 کودک سوم: قول می‌دهی نگذاری گرسنه بمانیم؟  
 کودک اول: قول می‌دهی نگذاری مادرمان گریه کند؟  
 مرد: قول می‌دهم تا روزی که مرگ جانم را بستاند.  
 کودک‌ان: (با خوشحالی) مادر! مادر! قول داد. قول داد. ما دیگر تنها نیستیم.



زن: ای جوانمرد! خداوند پیوسته لب‌های فرزندان  
را به گل خنده آذین بندد که لبخند بر لبان  
طفلکانم نشاندی. در این شهر مُرده که گویی  
همگان را خواب مرگ ربوده است، حضور چون  
تویی برکت خداوند است.

مرد: خداوند از من بگذرد تو ای زن، تو نیز از من بگذر.

زن: من؟ از تو؟ تو سعادت را به کلبه‌ی غم‌زده من  
آوردی. من تو را ببخشم؟ تو مرا ببخش که همه  
شب ساعتی از اوقات تو را صرف خود می‌کنیم،  
در حالی که کودکان چشم به راه تواند.

/مرد پاسخ نمی‌دهد./

زن: خوشا به حال اهل و عیال تو که سایه چنین  
جوانمردی را بر سر دارند.

مرد: (با بغضی در گلو) فرزندان من نیز یتیم‌اند از مادر.

زن: چه شده؟ مادرشان چه شده؟

مرد: او به دیار باقی شتافته است.

زن: خداوند صبرت دهد. او را چه شد؟ بیمار بود؟

مرد: آری... بیمار عشق.

زن: بیمار عشق؟

مرد:

آری... اندوه از دست دادن پدر، او را از پای  
درآورد.

زن:

با وجود چون تو شوئی؟

مرد:

آری... پدرش یگانه‌ای بود، بی همتا!

زن:

تو نیز در این شهر مصیبت زده یگانه‌ای. خداوند  
به تو و فرزندان صبر بدهد و اینک آنها کجا هستند؟  
نزد دایه‌شان.

مرد:

زن:

ای جوانمرد! برو، نزد ایشان برو که به تو  
نیازمندتر از فرزندان من هستند.

مرد:

می‌روم! بگذار این طفلکان به خواب روند،  
می‌روم. به ایشان قول داده‌ام که تا نخوابیده‌اند  
تنهایشان نگذارم.

خداوند فرزندان تو را مایه عزّت دنیا و آخرت تو  
گرداند و همسرت را همنشین پیامبر در بهشت.



/ بچه‌ها یکی یکی می‌خوانند. مرد به راه می‌افتد. زن بدرقه‌اش  
می‌کند، حال زن را نیز به صورت سایه می‌بینیم. /

مرد:

ای زن! علی را به خدای علی ببخش.

زن:

علی خود می‌داند با من و طفلکانم چه کرده  
است. برو ای جوانمرد که بین من و علی خدا  
حکم خواهد کرد.

نور می‌رود.



## صحنه سوم

/ بچه‌ها بازی می‌کنند. زن در حال انجام کارهای خانه است.  
خانه‌ی فقیرانه سر و سامانی گرفته است. /

کودک اول: مادر! امروز معلم مکتب می‌گفت که قرآن را نیک

می‌خوانم. به او گفتم پدرم به من آموخته است.

کودک دوم: آری مادر. پدر قرآن را به لحنی می‌خواند که

تاکنون نشنیده‌ام.

کودک سوم: صدایش مثل مخمل نرم و لطیف و مهربان است.

کودک اول: دیر کرد.

کودک دوم: لابد فرزندش را به گردش برده است. می‌گفت که

یکی از پسرانش هم سن و سال من است.

کودک سوم: و دخترش هم سن و سال من.

کودک اول: می‌گفت تا روزی که زنده باشد تنهایمان

نمی‌گذارد.

زن: راست می‌گوید طفلکم! راست می‌گوید.

/ صدای در می‌آید. بچه‌ها شادمان می‌روند. /

بچه‌ها: آمد. آمد.

/ مرد می‌آید. یکی از بچه‌ها را در آغوش گرفته و دوتای دیگر عبا‌ی

او را گرفته‌اند. /



کودک اول:

پدر دیر کردی؟

کودک دوم:

قول دادی که بیایی. ترسیدیم.

زن:

سلام بر تو. چه شده که دیر آمدی؟

مرد:

بنده‌ای از بندگان خدا از دنیا رفته و طفلان کوچکی

را بر جای گذاشته. من به تسلی آنها رفته بودم.

زن:

خدا خیرت بدهد. بچه‌ها اذیت نکنید. او

خسته است.

مرد:

خسته نیستم بگذار بازی کنند. تو نیز برو و نان

بپز. من مراقب ایشانم که به تنور نزدیک نشوند.

زن:

نان را فردا می‌پزم که بچه‌ها به مکتب می‌روند. تو

خسته‌ای. دمی بنشین تا برایت آب و نانی بیاورم.

مرد:

من خسته نیستم. می‌خواهی تو از ایشان مراقبت

کن تا من نان بپزم.

از زن تنور را روشن می‌کند. سایه‌ی شعله‌های آتش تنور را بر

پرده‌ی عقب صحنه می‌بینیم. /

مرد:

پروردگارا! بر آتش اندک این تنور تاب ندارم،

چگونه آتش دوزخ را تحمل کنم؟

زن:

چه می‌گویی؟

مرد:

با خدای خود سخن می‌گویم.

زن:

از خدای خویش چه می‌خواهی که به‌تونداده‌است؟



مرد: ایمان و نجات از آتش دوزخ.  
 زن: تو نجات یافته‌ای. نجات از آتش دوزخ را برای  
 علی بخواه.  
 مرد: خدا از علی بگذرد.

/ بچه‌ها با مادر بازی می‌کنند. مرد نان می‌پزد. در می‌زنند. زنی  
 وارد می‌شود. بچه‌ها و زن سلام می‌کنند. /

زن تازه وارد: سلام امّ حبیبه! شکر خدا تو و کودکان را شاد  
 می‌بینم. مدّت‌ها بود که از این خانه جز صدای  
 نوحه نمی‌شنیدم. (متوجه مرد می‌شود).  
 زن: او کیست؟

کودک اول: او پدر است.  
 کودک دوم: به ما نان می‌دهد.  
 کودک سوم: و محبّت.

زن: خدایش جزای نیک دهد که خانه‌ی غم‌زده‌ی مرا  
 به گلستان تبدیل کرد و گل خنده را بر لبان  
 فرزندان من نشاند.

زن تازه وارد: نامش چیست؟  
 زن: نمی‌دانم. او را جوانمرد می‌نامم که از هر نامی  
 برایش برآورده‌تر است.

/ مرد نان‌ها را در گوشه‌ای می‌گذارد. /

مرد:

نان‌ها پخته شدند. رخصت بدهید، می‌روم.

زن:

جزای نیک ببینی ای مرد! دست خدا به همراهت.

ازن مهمان با کنجکاوی به مرد نزدیک می‌شود. مرد به سرعت  
خانه را ترک می‌کند.

زن مهمان:

امّ حبیبه! هیچ می‌دانی چه کسی را به بیگاری  
گرفته‌ای؟

زن:

نه از کجا بدانم؟

زن مهمان:

او علی است. امیرمؤمنان.

زن (با حیرت):

علی؟ مطمئنی؟

مهمان:

آری! من علی داماد پیامبر و شوی ام‌النساء را  
چگونه نشناسم.

زن:

وای بر من! چه دشنام‌ها که به علی ندادم و دم  
برنیاورد. همین قدر می‌دانم که پیوسته می‌گفت  
ای زن از علی بگذر.

مهمان:

وای بر من! خدا از تو بگذرد زن. چگونه او  
را شناختی؟

زن:

چگونه بشناسم؟ هنگامی که از فقیرترین مردمان  
این شهر فقیرتر به نظر می‌رسد و این‌گونه  
متواضعانه برای فرزندان من پدیری می‌کند؟

مهمان:

الحقّ که ایشان خاندان رحمتند.





زن:

عجب! چگونه ندانستم هنگامی که از همسرش  
می‌گوید، از دختر رسول سخن گفته‌است که داغ  
پدر را تاب نیاورد و اندکی پس از او از دنیا رفت؟  
برایت از فاطمه گفت؟

مهمان:

زن:

آری، با بغضی در گلو.  
و تو ندانستی که او کیست؟

مهمان:

زن:

نه... ندانستم.  
یعنی دیگر نمی‌آید؟

کودک اول:

کودک دوم:

او می‌آید... قول داد که تا دم مرگ بیاید و برایمان  
پدری کند.

مهمان:

او چنین گفت؟

کودک سوم:

آری... چنین گفت.

مهمان:

پس دل آسوده دار که چنین می‌کند. علی مظهر  
صداقت و وفای به عهد است.

زن:

خدا مرا ببخشد. چقدر با نیش زبانم آزارش دادم.  
اندوه به دل راه مده! ایشان خاندان بخشش  
و کرامتند.

مهمان:

تاریک شدن صحنه

### صحنه چهارم

/ بچه‌ها چشم به در دوخته‌اند. زن نگران است. /

کودک اول:

(با بغض) پس چرا نیامد؟

کودک دوم: (گریه می کند) دیگر با او سخن نخواهم گفت.  
کودک سوم: مگر قول نداد تا روزی که مرگ ما را از هم جدا کند،  
تنهایمان نگذارد؟  
زن: می آید... مطمئنم که می آید.

/ همان زن وارد می شود. /

زن: نمی دانم چرا امشب دیر کرده است. چشم  
طفلکانم به در خشک شد.  
مهمان: دیگر منتظرش نباشید. او نمی آید.  
بچه ها با هم: چطور؟ چرا؟  
مهمان: (با بغض) علی در بستر مرگ است. ناجوانمردی  
فرق او را به شمشیر زهرآلود شکافته است.

/ بچه ها می گریند. /

زن: چطور؟ چگونه؟ کجا؟  
مهمان: در محراب مسجد کوفه.  
زن: چطور؟ مگر علی نماز می خواند؟  
مهمان: آن جوانمردی که تو دیدی جز برای خدا  
می زیست که سخنان نابکاران را درباره ی او  
باور کرده ای؟

زن:

(آه می کشد) نه... او آیه‌ی مجسم مهر خدا بود.

کودک اول:

چه باید کرد؟

مهمان:

هیچ فرزندانم! پزشکان گفته‌اند که باید شیر بنوشد که نمی‌نوشد. می‌گویند پیوسته به فرزندانش سفارش می‌کند که اول شیر را به قاتلش بدهند.

کودک سوم:

مادر پیاله‌هایمان را از شیر پر کن. می‌خواهیم برایش شیر ببریم.

/کودکان صف می‌کشند تا راه بیافتند. صدایی در کوچه‌های شهر می‌پیچد./

جارچی:

ای مردم کوفه! بدانید و آگاه باشید که امیرالمؤمنین دعوت حق را لبیک گفته است. ای مردم کوفه!... بدانید.

/بچه‌ها و زن سر به زیر می‌آورند و آرام می‌گیرند./

«پایان»



کتابخانه کودکان

۳۲۴  
۷۷

در فم مردم



ز قلمش  
خنده آمد خلق را



چشم در بازارچه



ایاق کاه و ش



هرداوند



افهام



پدره ران



کتابت چو پان  
ولای کسین



کتابت ما  
تویر کولپ



باله و فوکه و هره



نیشن پیشه



نل صندان



نیل و هره



سلی خلواکتی



کوهات شوره



یاران ناپیدا



علا و انان



توه و هره



مؤسسه فرهنگی  
مناذی تربیت

شابک ۸-۳۲۵-۳۴۸-۹۶۴

ISBN 964-348-325-8